گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید محمد پازوکی طرودی مخترع دستگاه جست‌وجوی پیکر شهدا

می‌خواست دیگر مادر شهیدی چشم انتظار نماند

■ صغری خیل‌فرهنگ

بسیجی شهید محمد پازوکی با صرف دو سال کار مداوم و تحقیقات بسیار موفق به اختراع دستگاه استخوان‌یاب برای اولین بار در جهان شد؛ اختراعی ارزشمند که متأسفانه هیچ‌کس قدر آن را ندانست و اختراعش دست‌کم گرفته شد. اما نیت محمد از این همه تلاش تنها شاد کردن دل مادران شهدایی بود که پیکر فرزندانشان سال‌ها در زیر خاک‌های غربت مدفون شده بود. محمد دوست داشت اختراعش پایانی بر دلتنگی و چشم‌انتظاری خانواده شهدای جاویدالاثر باشد. محمد در روزی که قرار بود به عنوان کارگر بسیجی نمونه در محضر رهبر حاضر شود بنا به خوابی که دیده بود راهی منطقه پنجوین عراق شد. ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۵ با اصابت ترکش حاصل از انفجار مین به شهادت رسید در حالی که پیش از سفر به همسرش نصیبه محمدی گفته بود این سفر بازگشتی نخواهد داشت. گفت‌وگوی ما را با همسر شهید پیش رو دارید.

شهید پازوکی متولد چه سالی بود؟ از اولین‌های زندگی ایشان چه می‌دانید؟

محمد متولد ۳۰ شهریور ۱۳۵۵ در تهران بود. فرزند دوم از یک خانواده هشت نفری بود. محمد همراه با چهار برادر و یک خواهرش در تهران زندگی می‌کرد و تحصیلات دوران ابتدایی‌اش را تا پایه چهارم ابتدایی را در تهران سپری کرد اما به خاطر بمباران‌های دوران جنگ، تهران را ترک و به سمنان نقل مکان کردند. از همان دوران نوجوانی علاقه شدید به کار داشت و از پایه اول ابتدایی کار کردن را شروع کرد. صبح‌ها به مدرسه می‌رفت و بعد از ظهرها تا حدود ساعت ۱۰ شب کار می‌کرد. محمد کارهای تأسیساتی انجام می‌داد. پدرش آن روزها در کارخانه پاکریس کارگر بود. محمد به مادرش می‌گفت: «مادرجان برای اینکه تو سختی نکشی کار می‌کنم و درآمدش را صرف کمک به خانواده می‌کرد. پس از اتمام تحصیلات راهنمایی به دبیرستان نرفت ولی دوره کلاس‌های فنی حرفه‌ای را در رشته‌های برق و جوشکاری گذراند و مدرکش را گرفت. بعد از آن با برادر بزرگش حسین برای کار به تهران برگشت. همسرم فنی کار بود و کلاً کارها و مشاغلش مرتبط به امور فنی می‌شد. محمد سال ۱۳۷۴ در نیروی زمینی ارتش اردوگاه اسرای عراقی شهرستان بجنورد به سربازی رفت و خدمتش در سال ۱۳۷۶ به پایان رسید. بعد از خدمت سربازی به سمنان برگشت و دوباره مشغول کار شد تا خرج خودش را دربیاورد و بخشی از درآمدش را به مادرش می‌داد.

محمد جوان باخدا و مردم‌دوستی بود که روحیه بسیجی داشت. چون کارش تأسیسات بود هر وقت سروکارش به خانواده‌ای کم‌درآمد و ساده می‌خورد کارشان را انجام می‌داد اما مزد نمی‌گرفت با اینکه خودش هم از خانواده سطح بالایی نبود ولی تا می‌توانست در راه رضای خداوند کار می‌کرد.

فصل آشنایی شما و محمد چطور رقم خورد؟

من و محمد با معرفی یکی از بستگان با هم آشنا شدیم و آذر ۱۳۷۸ با هم نامزد کردیم و در ۱۳ مرداد ۱۳۷۹ مراسم عروسی‌مان برگزار شد. دو سال بعد سال ۱۳۸۱ فرزند اولم به دنیا آمد. محمد تا سال ۱۳۸۵ به عنوان مدیرفنی مهندسی شرکت پاکسام و زرینه پلاستیک مشغول کار بود و در همان جا بود که ساخت اولین اختراعش کلید خورد.

چه اختراعاتی در کارنامه شهید به ثبت رسیده است؟

از اختراعاتش در آن دوره می‌توانم از طراحی و ساخت ماشین‌آلات پرکن مواد شوینده و پاک‌کننده و طراحی و ساخت ماشین‌آلات بسته‌بندی مواد شیمیایی و مواد غذایی نام ببرم. همسرم بعد از ورشکستگی کارخانه از آنجا بیرون آمد و در سال‌های ۸۶ تا ۸۷ به عنوان مدیر فنی مهندسی شرکت پارساسازان تولیدکننده قطعات خودرو مشغول کار شد و از سال ۸۸ تا ۹۰ در همان کارخانه به عنوان سرپرست تولید کارش را ادامه داد اما آنجا را به‌دلیل اختلاف به‌وجود آمده بین مدیران ترک کرد. از اختراعاتش در آن کارخانه می‌توان اینها را نام برد: طراحی و ساخت دستگاه‌های مولتی اسپیندل در زوایا و موقعیت‌های متغیر در صنایع خودروسازی، طراحی و ساخت ماشین‌آلات مخصوص براده‌برداری، طراحی و ساخت دستگاه‌های روباتیک جوشکاری اتومات با خطای کمتر از یک درصد در صنایع خودروسازی. در سال ۹۱ به همراه پسرخاله‌اش که شوهرخواهرش نیز بود پیمانکاری دانشگاه دولتی سمنان را به عهده گرفتند و در آنجا به عنوان سرپرست تعمیر و نگهداری تأسیسات، تهویه مطبوع و سیستم‌های برودتی حرارتی مشغول کار شد.

محمد از آن پس تحقیقاتش را شروع کرد و بدون دریافت هیچ‌گونه کمک مالی از هیچ ارگان یا سازمانی و تنها با هزینه‌های شخصی مشغول اختراع دستگاه‌های مختلف شد مثل طراحی و ساخت دستگاه‌ها و تجهیزات تصفیه فاضلاب، طراحی و ساخت دستگاه تشخیص‌دهنده مکان چاه ارت برای اولین بار جهان، طراحی و ساخت دستگاه تشخیص‌دهنده انواع تونل در زیرزمین برای اولین بار در جهان، طراحی و ساخت دستگاه تشخیص‌دهنده اتصالی و قطع شدن کابل‌ها و سیم‌های برق در عمق زمین برای اولین بار در کشور و....

چطور شد که همسرتان به فکر اختراع دستگاه شهیدیاب افتاد؟

خودش تعریف می‌کرد که روزی برای پیدا کردن لوله‌های آب قدیمی در دانشگاه که در زیرزمین قرار داشت، دچار مشکل می‌شوند. آنجا بود که فکر اختراع دستگاهی که بتواند لوله‌ها را از زیر زمین پیدا کند به ذهنش خطور می‌کند. دستگاه لوله‌یاب (لوله‌های غیرفلزی از قبیل آزبست پلی‌اتیلن و غیره) برای اولین بار در آسیا اختراع شد. مدتی بعد و با گذشت دو سال کار مداوم و تحقیقات طاقت‌فرسا موفق به اختراع دستگاه استخوان‌یاب جسدیاب {شهیدیاب} برای اولین بار در جهان شد اما داستان به همین جا ختم نشد و چندی بعد از اختراع و به ثبت ملی رساندن دستگاه شهیدیاب، محمد دست به اختراعات دیگری زد.

> چه خوب گفته‌اند تا چیزی را از دست ندهی قدرش را نمی‌دانی، برای ما وجود محمد این‌گونه بود. تا وقتی که در بین ما بود هیچ‌کس قدر خودش و کارش و زحماتش را ندانست. چه مظلومانه خیلی از تحصیلکرده‌های این جامعه توانایی و دانش و اختراعاتش را دست‌کم گرفتند

طراحی و ساخت دستگاه کشف مواد مخدر به تفکیک نوع مواد، طراحی و ساخت دستگاه تشخیص‌دهنده اعتیاد در افراد و تشخیص اعتیاد فرد به نوع مواد بدون نیاز به آزمایش و در کمتر از دو تا سه دقیقه و... از جمله اختراعات او بود.

اختراع همین دستگاه بود که مسیر زندگی ایشان را به تفحص شهدا کشاند؟

بله همسرم پس از ساخت دستگاه برای انجام تست‌های میدانی به مناطق جنگی مثل جزیره مجنون و چزابه و... رفت. البته خودش هم علاقه‌مند به کار تفحص بود و به شهدا ارادت داشت. شکر خدا در آزمایش هم موفق بود. فروردین ۱۳۹۴ فرزند دومان نریمان به دنیا آمد. در بهمن ماه همان سال همسرم با گروه تفحص شهدا راهی کردستان عراق شد تا با کمک گرفتن از وسیله‌ای که برای تفحص شهدا اختراع کرده بود به تفحص شهدا بپردازند. بعد از ۱۰ روز به خانه بازگشت. همین زمان بود که خبر رسید به عنوان کارگر نمونه ملی انتخاب شده و به همین منظور به تهران و دیدار با رئیس جمهوری و رهبر معظم انقلاب اسلامی دعوت شد. درست در همان روزها ناگهان تصمیم گرفت به منطقه برگردد و کار تفحص شهدا را مجدداً شروع کند.

علت این تصمیم نهایی چه بود؟

وقتی دلیل این تصمیمش را از او پرسیدیم گفت دیشب خواب دیده‌ام که سرداری با لباس نظامی و چهره نورانی، من را صدا کرد و گفت «محمد تو تمام دوستان و همرزمانم را پیدا کرده‌ای چرا نمی‌آیی من را پیدا کنی؟» آن سردار که گویا از شهدا بود در خواب محلی که در آن در زیر خروارها خاک مدفون شده بود را به محمد نشان می‌دهد. به خاطر همین خواب محمد تصمیم گرفته بود برود. من هم هر چه اصرار کردم برای دیدار با رهبری برو، دیدار با شهدا را ترجیح داد و از پسرخاله‌اش که دامادشان بود خواست تا به نیابت از او به مراسم کارگر نمونه که در تهران برگزار می‌شد برود.

شهادتش چطور رقم خورد؟

محمد اردیبهشت ۱۳۹۵ راهی منطقه پنجوین عراق شد. شب قبل از رفتن در حالی که داشت دستگاهش را آماده می‌کرد، رو به من گفت: «این بار که بروم شهید می‌شوم و تو همسر شهید می‌شوی.» با خودم گفتم شاید به خاطر آن خواب این حرف را می‌زند. نمی‌دانستم محمد را مهیای سفری می‌کنم که دیگر بازگشتی ندارد. از من و بچه‌ها خداحافظی کرد و این آخرین دیدار من و محمدم شد. دوری از محمد برایم سخت بود اما گذشت.

شما از چه طریقی متوجه شهادت ایشان شدید؟

پنج روز بعد از رفتن محمد، برادر و خواهرش به خانه ما آمدند و گفتند محمد موقع تفحص شهدا از تپه سر خورده و سرش به سنگی برخورد کرده و گویا به علت بیهوشی در بیمارستان بستری شده است. من و بچه‌ها با شنیدن این خبر گریه کردیم و همگی به خانه پدرهمسرم رفتیم. فردا صبح دو نفر از نیروهای سپاه به منزل پدر شهید آمدند و خانواده را به سنندج بردند. جایی که محمد در یکی از بیمارستان‌هایش بستری بود. به آنجا که رسیدیم به ما اطلاع دادند محمد و همراهانش وقتی می‌خواستند از ارتفاعات کانی‌مانگا پایین بیایند، پای یکی از همراهانشان به نام سرهنگ شمسی‌پور بر روی مین والمری می‌رود و هر دو پایش را از دست می‌دهد و به شهادت می‌رسد. ترکش‌های حاصل از انفجار مین به اطراف پرت می‌شود و چندتایش به تن و بدن یکی دیگر از افراد گروهی که حاج‌آقا نتاج نام داشت برخورد می‌کند و یک ترکش کوچک هم به پیشانی محمد برخورد می‌کند، ابتدا دوستانش فکر می‌کنند محمد به شهادت رسیده اما وقتی علائم حیاتی را در او می‌بینند، او را با هلیکوپتر به بیمارستان سنندج می‌رسانند. محمد پنج روز در کما بود تا اینکه در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۵ به شهادت رسید.

مراسم تشییع پیکر مطهر این نخبه بسیجی در روز ۲۰ اردیبهشت همان سال در سمنان برگزار شد و در امامزاده یحیی بن موسی کاظم(ع) سمنان دقیقاً روبه‌روی ضریح مطهر امامزاده دفن شد.

در پایان اگر صحبت خاصی دارید بفرمایید.

چه خوب گفته‌اند تا چیزی را از دست ندهی قدرش را نمی‌دانی، برای ما وجود محمد این‌گونه بود. تا وقتی که در بین ما بود هیچ‌کس قدر خودش و کارش و زحماتش را ندانست. چه مظلومانه خیلی از تحصیلکرده‌های این جامعه توانایی و دانش و اختراعاتش را دست‌کم گرفتند. نیت واقعی محمد از این همه تلاش تنها شاد کردن دل مادران شهدایی بود که پیکر فرزندانشان بیش از ۳۰ سال در زیر خاک‌های غربت مدفون شده است. می‌خواست با اختراع دستگاه شهیدیاب پایانی بر دلتنگی مادران چشم به راه رقم بزند. محمد از این کار کوچک‌ترین درآمدی نداشت. اختراعاتش به نام خودش ثبت شد اما هیچ ارگانی از او حمایت نکرد و اختراعاتش را نخرید اما جدا از تمام این ناملایمات باید بگوییم محمد لیاقت شهادت را داشت و پاداشی که هیچ‌کس نمی‌توانست به او بدهد را خداوند متعال با رساندن او به درجه رفیع شهادت داد.

گفت‌وگو

خاطراتی از جبهه در گفت‌وگو با یک جانباز ۷۰ درصد

پاهایم که قطع شد آرامش وجودم را فراگرفت!

■ فریده موسوی

لحظه مجروحیت یا شهادت، از لحظات نابی است که در طول ۲هزار روز جنگ، بارها در جبهه‌ها رخ داده است. در این شماره به گفت‌وگو با جانباز محمدحسن مرادی پرداختیم تا گذری کوتاه به خاطره او از دفاع مقدس و چگونگی جانبازی‌اش بپردازیم. متن زیر روایت‌های این جانباز ۷۰ درصد است که پیش رو دارید.

روضه‌های مادر

تا آنجا که یادم می‌آید، مادرم روزهای شنبه در خانه‌مان مراسم روضه برگزار می‌کرد. روضه‌خوان این مراسم هم کسی نبود جز پدرم که عاشق اهل بیت بود و با صدای دلنشینش، مرثیه و مدح امام حسین(ع) و اهل بیت را می‌خواند. من سال ۱۳۴۳ در چنین خانواده مذهبی و اهل حلال و حرام به دنیا آمدم و رشد کردم. شش برادر و سه خواهر بودیم که والدین‌مان سعی می‌کردند ما را با محبت اهل بیت تربیت کنند.

> داخل آمبولانس از وقایع بیرون خبر نداشتم ولی سر و صداهای انفجار و شلیک گلوله‌ها گوش‌هایم را پر کرده بود و باعث شده بود ترس تمام وجودم را فرابگیرد. در یک جایی از آمبولانس پیاده شدیم و پشت خاکریزی پناه گرفتیم. آنجا گلوله‌های دوشکای دشمن را می‌دیدم که به سمت‌مان می‌آمدند و از روی سرمان عبور می‌کردند

اسفند ۶۲

از نوجوانی به بسیج علاقه داشتم. فضای پایگاه‌مان در سال‌های جنگ طور دیگری بود. جوی معنوی بین بچه‌ها وجود داشت که همه را به سمت جهاد و حضور در جبهه‌ها جذب می‌کرد. من به دلایل مختلف نتوانستم تا ۱۹ سالگی به جبهه بروم. اسفند سال ۶۲ بود که یک بار بعد از امور جاری بسیج، فرمانده پایگاه گفت: بچه‌ها بعد از نماز جماعت در پایگاه بمانید که کارتان دارم. ماندیم و بعد از کمی صحبت و مقدمه، گفت قرار است عملیات بزرگی در جنوب انجام شود و مقدماتش هم انجام گرفته است. منظورش عملیات خیبر بود که در اسفند ۶۲ انجام شد و عملیات بسیار سختی بود.

فرمانده از ما خواست هر کدام که می‌توانیم رهسپار شویم و در این عملیات حضور پیدا کنیم. من آن موقع محصل بودم. بدون اینکه با مدرسه هماهنگ کنم، ساکم را بستم و راهی مناطق عملیاتی شدم.

اعتراف به ترس

بعد از اعزام طولی نکشید که به خط مقدم رفتیم. من در آمبولانس مشغول شدم و بیسیم‌چی بودم. از آن جایی که به سرعت وارد منطقه عملیاتی شدیم و اولین بارم بود، ترسیده بودم. داخل آمبولانس از وقایع بیرون خبر نداشتم ولی سر و صداهای انفجار و شلیک گلوله‌ها گوش‌هایم را پر کرده بود و باعث شده بود ترس تمام وجودم را فرابگیرد. ما در منطقه طلائیه بودیم. در یک جایی از آمبولانس پیاده شدیم و پشت خاکریزی پناه گرفتیم. آنجا گلوله‌های دوشکای دشمن را می‌دیدم که ۱۵ تا ۱۵ تا ۲۰ تا ۲۰ تا به سمت‌مان می‌آمدند و از روی سرمان عبور می‌کردند. باید به مجروحان رسیدگی می‌کردیم و تا آنجا که می‌شد پیش می‌رفتیم و به داد رزمنده‌های زخمی می‌رسیدیم. اینجا دیگر باید ترس را کنار می‌گذاشتم و به کارم فکر می‌کردم. هرچند ترس رهایم نمی‌کرد ولی من او را رها کردم و تنها به نجات رزمنده‌ها فکر می‌کردم.

قوس جنگنده

ناگهان متوجه شدم دو جنگنده دشمن روی سرمان ظاهر شدند. نمی‌دانم چرا چشم از آنها برنمی‌داشتم. دیدم یکی از آنها به جایی می‌آید که من بودم و دیگری به سمت خاکریزی می‌رفت که تعداد دیگری از بچه‌ها آنجا موضع گرفته بودند. تجربه نداشتم اما فهمیدم که قوس هواپیما به خاطر ماست و عن‌قریب مورد اصابت راکت‌هایش قرار می‌گیریم. یکهو زمین و زمان به‌هم ریخت. به هوا بلند شدم و روی زمین افتادم. در همین لحظه آرامش عجیبی تمام وجودم را فراگرفت. حالت عادی نداشتم. یکی از رزمنده‌ها آمد بالای سرم و گفت تو هنوز وقت داری. بعد مثل یک بچه بغلم کرد. متعجب بودم که چطور این طور راحت مرا در آغوش گرفت. متوجه نبودم که هر دو پایم قطع شده است. گفتم مرا زمین بگذار. اول توجهی نکرد و بعد من را زمین گذاشت. فکر می‌کردم بیشتر از چند قدم من را جابه‌جا نکرده است. اما بعدها متوجه شدم او بیش از ۳۰۰ متر من را جابه‌جا کرده و جانم را نجات داده است. بعد هیچ چیزی متوجه نشدم تا اینکه چشم‌هایم را باز کردم و دیدم در بیمارستان هستم در حالی که هر دو پایم قطع شده است.

از آن لحظه به بعد دیگر نتوانستم روی پاهایم راه بروم اما همیشه این فکر مرا خوشحال می‌کند که اگر ما از پا افتادیم ایران از هجوم دشمن سر خم نکرد و سربلند ایستاد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۱۶

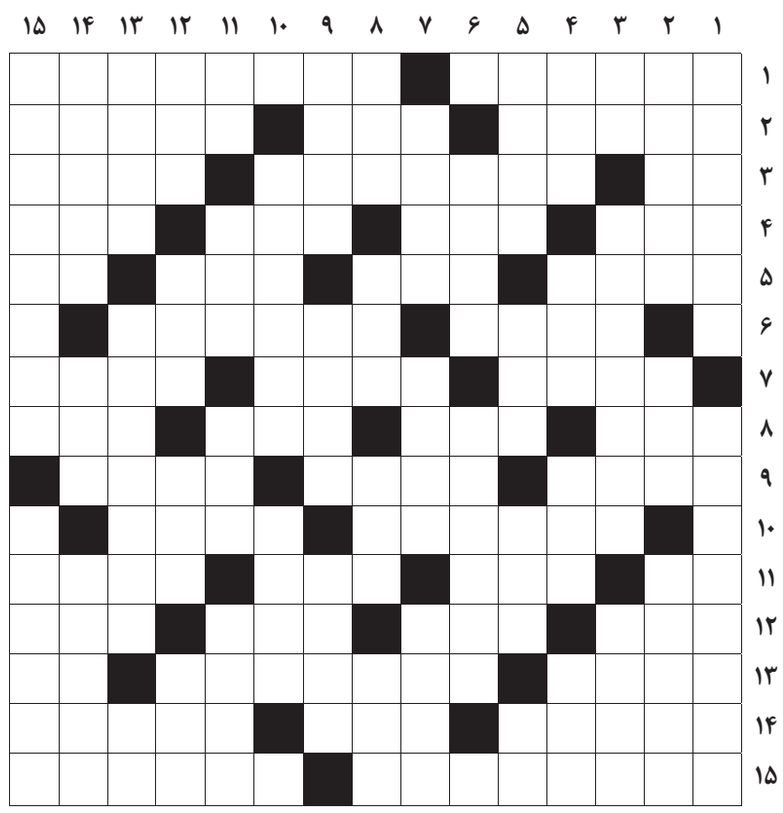

از راست به چپ

■ ۱- شاعر قرن ششم که آرامگاه وی در مقبره الشعرای تبریز است- کشور بوداپست ■ ۲- قطعی برای کتاب- روش؛ شیوه- موسیقیدان عصر خسرو پرویز ■ ۳- حرف بدون رودربایستی- توضیح خواستن گروهی از نمایندگان از وزیران یا یک وزیر در مجلس- یار عذرا ■ ۴- بزرگ ایل- کلاه شاهانه- کرکس- ضرورت توسعه اقتصادی ■ ۵- سخن بیهوده- کشته عزا و عروسی- کتاب انگلیسی زبان- سخن صریح ■ ۶- از جهات اصلی- ضروری‌ترین وعده غذایی ■ ۷- چشم‌پزشک- تبرئه شده- املاک مورد بهره‌برداری سرداران قدیم ■ ۸- بم‌ترین صدای مرد در موسیقی- عددی که کمتر از واحد صحیح باشد.- رها و آزاد- فیلم آلفرد هیچکاک ■ ۹- ناروای شرعی- جناح لشکر- هدف تیر ■ ۱۰- سنگ سیاه- هدف و مقصود ■ ۱۱- تخم‌مرغ فرنگی- مهره شطرنج- بدیمن- سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ■ ۱۲- سرزنش و نکوهش- پرتگاه کوهستانی- صندلی تشریفاتی- ران شکسته ■ ۱۳- سوگ و عزا- گل آن آرام‌کننده اعصاب است- اسم آذری ■ ۱۴- بیماری زردی- از مواد لبنی- کشوری مسلمان شین در شرق آسیا ■ ۱۵- کشتی غرق شده جیمز کامرون- قسمتی از یک اثر نمایشی

از بالا به پایین

■ ۱- مهم‌ترین منبع تولید انرژی در طبیعت- شورترین دریاچه جهان ■ ۲- پاکان- جوهر بدن- مهنا ■ ۳- از مبطلات روزه- این شخص را شریک مال مردم می‌دانند- پرهیزگار ■ ۴- نظرات- پرنده سعادت- از حبوبات- بازنده شطرنج ■ ۵- نابود،عدم- سرند- توشه راه- رمق آخر ■ ۶- اندیشیدن- طولانی‌ترین رگ بدن ■ ۷- کشور نیامی- فرستاده شده- ورزش چمن و یخ ■ ۸- خالص- پایتخت کشور فلاسفه- استخوان ران ■ ۹- برنا- الفبای نابینایان- عموی پیامبر که در غزوه احد به شهادت رسید ■ ۱۰- شعری که شاعر در بیان اوضاع و احوال بگوید- علت ■ ۱۱- رود فرانسوی- جایز و شایسته- یخ- از اختراعات ادیسون ■ ۱۲- محل پرتاب موشک- لقبی اشرافی در اروپا- سخن تب‌آلود- لوله تنفسی ■ ۱۳- موج دریا- طبقه سوم درباریان ساسانی که عبارت از قضات بودند- وارونه زل ■ ۱۴- سقف فقرا- حرکت کرم‌گونه- نماد عدالت در قانون ■ ۱۵- از موجوداتی که وجود عینی پیدا کرد ولی از مادر زاده نشد- ویزا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۵	۱		۶			
	۴		۵		۹			
۹							۷	
			۳		۵			
۱		۷						۶
۶		۳						۹
				۳	۸	۴	۱	
				۴		۳		
	۸							

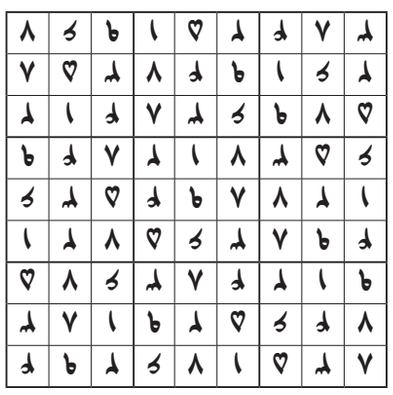

جدول کلمات متقاطع
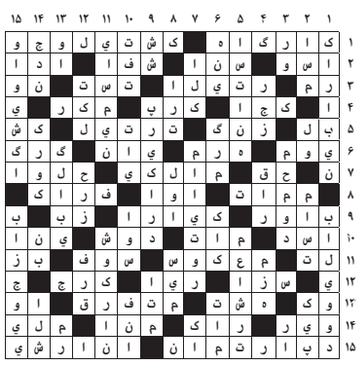
پاسخ جدول شماره ۵۸۱۵